




ده قوه باشد در زاج زاید نباشد در مرکب میلونه بعد از آن کتیرا که شسته
بدر آورده و از آن آب زاج و مازو اندک اندک بروریزد و تجربه کنند
تا اعتدال آید اما باید در صمغ و دوده که در شیشه میکند در جنباند چنان
نباشد در قبول حرکت نکند یعنی خیلی غلیظ باشد و الا چنانکه بجنباند صلایه
نخواهد باشد و این نوع مرکب ساختن چند نوع فایده دارد که آن نوع که
در هاون میسازند ندارد یکی آنکه چون در اندرون شیشه است از گرد و خاک
محفوظ است دوم آنکه همه آن مرکب میکنی و صلایه نباید لیکن خلاف هاون
در بعضی صلایه میباید **فصل ششم** در ترتیب کردن کاغذ بدانکه
کاغذ عادل شاهی که کم دانه باشد بهترین کاغذهاست و یکی از ارباب
این فن در تعریف آن میگوید    خدا کاغذ عادلشاهی که هم دور
کل نگارش خوانند قیمت آن قلم کی داند که نگارش در شهور از قانه
و بعد از آن دولت آبادی بسته که آنرا سلطانی گویند هم خوبست و بهترین
رنگها خطائیست چنانکه مولانا فرموده    هیچ رنگی به از خطائی نیست حاجت
آنکه آزمائی نیست و مصالح آن رنگ حنا و بداد و زعفران است و باید که
سازها را از رشته کنند و در وقت آهار کردن نهند درست باید
که در جسم

و قوت باشد در زاج زیاد باشد در مرکب میتواند بعد از آن کمی شوره
بدر آورد و از نیم آب زاج دمازد اندک اندک بر او ریزد و تجربه کند
تا اعتدال آید اما باید در صمغ و دوده که در شیشه میکند و جنباند چنانچه
نباشد در قبول حرکت نکند یعنی خیلی غلیظ باشد و الا چنانچه بجنباند صلاح
نخواهد یافت و این نوع کمی ساختنش چند نوع فایده دارد که آن نوع که
در هاون میسازند ندارد یکی آنکه چون در اندرون شیشه است از گرد و خاک
محفوظ است دیگر آنکه همه آن مرکب یکنوع صلایه می‌یابد که خلاف هاون
در بعضی صلایه می‌یابد فصل ششم در ترتیب کردن کاغذ بدانکه
کاغذ عادل شاهی که کم دانه باشد بهترین کاغذهاست و یکی از ارباب
این فن در تعریف آن میگوید   حبذا کاغذ عادل شاهی که هنرور
کل نگارش خوانند قیمت آن قلم کی داند که نگارش در شهر از قتانه
و بعد از آن دولت آبادی بسته که آنرا سلطانی گویند هم خوبست و بهترین
رنگها خطائیست چنانکه مولانا فرموده   هیچ رنگی به از خطائی نیست حاجت
آنکه آزمائی نیست   و مصالح آن رنگ حنا و بدا و زعفرانست و باید که
سازها آهار از نشاسته کنند و در وقت آهار کردن بقدر دست بمالد
که درجسم

که درجسم کاغذ نفوذ کند و وقت مهره کردن کاغذ را نم کند تا از
گرمی مهره نسوزد و خوبی مهره آنست چنانچه روشن شود که عکس روی در وی نماید

تمت الرساله



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بعد از حمد و سپاس افزون از حد و مقدار و صلوات و سلام بیرون
از عد و شمار چنین گوید راقم این سطور عبد امور محمد مؤمن بن علی الحسینی عفی عنهما
در چنین قدر و مقدار بعضی وزنها و پیمانها دانستنی است و بجهت غایت بعضی امور
شرعیه و اعمال بعضی از اعمال طبیه دانستن آنها واجب و ضروریست بنابرین این
چند کلمه در مناسب حال و مقتضای ضیق مجال باشد مرقوم و معروض میگردد بحکم اشارت
واجب الاطاعه اعلیحضرت اشرف اقدس ارفع شاهی خلافت پناهی سکندر
سپاهی سلیمان جاهی مورد فیوضات نامتناهی مشمول عنایات غایات الهی
محمد قطب شاه   محمد قطب شاه آن شهریار عادل کامل که منت از وجودش
بر همه خلق است یزدان را   تا فلک بر گرد قطب خویش میگردد بصد نازش

بانی نیست که هم نامست این قطب جهان مدار را زهی قطبی فلک قدری
که گردون با همه دیده گرانمایه در حوالی او ندیده بجز امکان سی جمال با کمالش
بالزیب و زینت دوران نشاط افزای ورکه هر تا بود نه چرخ گردان سیر
ادام الله تعالی ظلاله ظلیله و وصف جمیله و بر جلیله مادام قطب الفلک ثابتا و نجم
الارض ثابتا و الافلاک دایرة و الکواکب سایرة و چون ترتیبی در بیان مطلوبست آنچه اراده
ذکر آن واقع شده انشاء الله تعالی در ضمن مقدمه و فصلی و خاتمه مبین گردد مقدمه
در بیان مجمل از مقصود بدانکه درین رساله مقداریه بعضی اوزان را که در کتب عربیه
و فارسی از فقه و طب در مواضع احتیاج بیشتر مذکور میسازند و مدار بر ذکر آنهاست
الحال آن اوزان را اصل ساخته بعضی دیگر آن اوزان را که کمتر در کتب عربیه و فارسیه
متعارفست و در تعریف آن متعارف بعضی تشخیص در بعضی از کتب طب بنابرآنکه
طب در اصل لغت یونان بوده نقل آنها نموده اند بعضی از آن اوزان
و لغیر آن نیز که کمتر مستعمل میشود در ضمن اوزان که اصل ساختن آنها اشاره
شده انشاء الله تعالی ذکر مینمائیم و هر یکی از اوزان غیر اصلی را در ضمن
یا


یکی از اوزان اصلی که در قدر سنگینی بیشتر نسبت داشته باشد مبین میکردیم و تفصیل
حال در ضمن فصل انشاء الله تعالی ظهور میباید و التزام واقع شده که آنچه مذکور
گردد همه از کتب معتبره لغت و فقه و طب باشد مثل صحاح جوهری و قاموس
فیروزآبادی و مهذب الاسماء و مثل بعضی تصانیف علامه ثانی شیخ جمال الدین
مطهر حلی و شیخ الفقهاء المتاخرین شیخ شهید عاملی و مثل قانون رئیس
الحکماء شیخ ابوعلی و ذخیره قدوة الاطباء سید اسمعیل جرجانی و جوامع الادویه
عمدة المتطببین بدر الدین زنجانی و غیر ذلک انشاء الله تعالی در اینجا اشاره بآن نیز
واقع شود چنین معلوم شد میگوئیم که مجموع مقدارها که اصل ساختن آن اشاره شده
دوازده است و آنچه در ضمن دوازده مذکورست انشاء الله تعالی تحقیق خواهد شد زیاده از
دوازده است و شاید بیست و چهل خواهد بود و از دوازده مذکور آنچه کمترست مقدم
داشته بعد از آن آنچه در زیادتی کمتر از ما بقی باشد مذکور خواهیم ساخت و ذکر باقی
نیز بهمین قیاس خواهد بود و اوزان دیگر غیر دوازده هر یک در ضمن بعضی از دوازده که بآن

مناسب نیز هست چنانچه اشاره شد و به توفیق فصل در بیان آنچه در ضمن هر اندازه
مذکور اراده و ذکر است اوّل از اوزان بحسب مشهور در اعتبار آورده شد
حبّه است و وزن آن مقدار یک جو است چنانکه در صحاح و قاموس مذکور است
و جو که در بیان مقدار اوزان نهاده مذکور ساخته اند مقصود از آن جو است که در بزرگی
و کوچکی میانه باشد دوم از اوزان مذکور طسوج است که بفارسی تسو گویند
و وزن آن مقدار دو جو میانه است چنانکه در صحاح و قاموس و در قرابادین علائی
نیز از کتب طب مذکور است پس حبّه نیم تسو باشد و نسبت او به جمیع اوزان که زیاده
بر وی اند معلوم خواهد شد سیم قیراط است و مقدار چهار جو است چنانکه در
قانون شیخ و ذخیره خوارزمشاهی ذکر شده و در صحاح و قاموس نیز مذکور است
و مقدار چهار جو است چنانکه در قانون شیخ و ذخیره خوارزمشاهی ذکر شده
و در صحاح و قاموس مذکور است پس حبّه ربع قیراط است یعنی چهار یک او باشد
و تسو نصف او و نسبت او به باقی اوزان نیز از آنچه مذکور شد معلوم خواهد شد و قیراط
بعضی

105
بعضی کتب لغت نیز مذکور ساخته اند چنانکه از قاموس ظاهر است و فقها در
بحث زکوة بدین معنی استعمال نموده اند چنانکه در خاتمه انشاء الله تعالی توضیح
این معنی اشاره رفته و بنا بر این از چهار جو کمتر است چه دو سه حصّه از هفت حصّه جو
خواهد شد چنانکه بعضی فقهای معتبر بدین معنی تصریح نموده اند و از کلام صاحب جوامع
الادویه چنان ظاهر است که نزد اطبا قیراط بهمان ثلث دانگ است پس بر چهار جو باشد
در کتاب مذکور بدین عبارت آورده که قیراط نزد یونانیان نیم طسوج است و نزد طبیبان چهار جو
و در بعضی کتب طب خرنوب نیز در اوزان بعضی دارو ها مذکور میگردد و
خرنوب شامی است در جوامع الادویه و در ذخیره و غیر ذخیره بجای قیراط گفته اند و
کنجه در بعضی بلاد دکن نیز گویند و بعضی دیگر مستعمل است میانه آن
از تسو قدری بیشتر و از قیراط کمتر ظاهر شده و سه جو و نیم میانه تقریبا
خواهد بود چهارم از اوزان بحسب مشهور در اعتبار آورده شد
دانق است که بفارسی دانگ گویند و مقدار دو حبه است چنانکه
در قاموس و صحاح و غیر آن مذکور است و در بعضی کتب لغت این وجه

مذکورست که دانق نزد اهل یونان مقدار دو خرنوبست و آن نیز بنابر آنکه
در بهای خرنوب مذکور شده موافق است بکلام صاحب صحاح و قاموس لیکن نقد
اهل یونان نیز دانق مقدار هشت جو خواهد بود و دانق ایشان بوزن تنها که گفته است
نسبت ظاهرست برین وجه هر حبه ثلث یک او خواهد بود و ثلث و چهار یک قیراط
نیز مشهور نصف او و نسبت او با وزان مشهور مذکور نکرده دیده نه باسم
تا ظهور میباید و در بعضی کتب طب ترمسه تا ترمسه مذکورست و در جامع
و ذخیره مذکورست که نیم قیراطست و در کتاب مذکور و قانون نیز اوبولو
در اوزان مذکورست و مقدار آنرا سه قیراط گفته اند که دوازده جو باشد
و در جامع الادویه آورده که غراما یک بخش است از چهار بخش درهم
که یک دانگ و نیم باشد و در ذخیره گفته درسامو قاید غراما دو ثلث
دانگ و بعضی سه قیراطست و نیز در ذخیره گفته که نواة دو دانگ است
بوزن زر و در جامع الادویه گفته هر نواة سه مثقال است و بعضی
گفته اند نصف درهم است و این قول بحق و صواب نزدیک ترست و در ذخیره
گفته

۱۰۶

گفته که ابولوس گفته یک دانگست بوزن زر و در قرابادین فاضل ملک
مذکورست که ابولوس شش یک مثقال است و هفت یک مثقال و قول دیگر نیز
گفته باید این اختلاف نسبت بتمامی شهرها یا زمانهای مختلف یا غیر
آن باشد چنانکه در قیراط و بعضی دیگر گفته اند پنجم از دوازده مذکور
درهم است که بعربی درم گویند و آن مقدار چهل و هشت حبه است که چهل و هشت
جو میانه باشد چنانکه در صحاح و قاموس و دیگر کتب معتبره نیز مذکورست
و حضرت شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در قواعد فرموده که اگرچه درهم
بجهة وزن مختلف بوده در اسلام برین وجه قرار گرفته که هر یک درهم شش
دانگ باشد و هر دانگ هشت جو میانه است و اختلاف و قرار داد
که شیخ اشاره فرموده بیان آن از بعض کتب معتبره برین وجه ظاهر شده
که زمان جاهلیت که زمان پیشتر از زمان حضرت پیغمبر صلعم است متصل بان بوده در
آن زمان چند قسم درهم بوده از انجمله یک قسم درهم را طبری میگفته اند
بجهة نسبت آمدن بطبریه که در بعضی از بلاد شام است و این درهم بیک دانگ

چنانکه هر درهم چهار دانگ بوده است که سی و دو جو باشد و یک
قسم دیگر درهم سنگین بوده چنانکه درهمی از آن هشت دانگ
بوده است این دو درهم سود درهم عجمی گفته اند و درهم بغلی نیز در بعض
احکام شرعیه ذکر نموده اند عبارت از این درهم هشت دانگ است
بعد از آن درهم سبک و سنگین را با هم جمع کرده وزن همه
برابر مقرر داشته اند که شش دانگ باشد و نوعی دیگر نیز بنظر رسیده
اما چون مقام مقتضی تفصیل زیاده نیست ترک نمودیم و از کتب ظاهر شده
که بعد از قرار درهم بوجهی که مذکور گردید در استعمال درهم میان لغت
و شرع و طب اختلاف باشد پس درهم رطلی و شرعی هر دو موافق است که
نقل کنیم از صحاح و قاموس شد پس حبه یک بخش از چهل و هشت درهم
و طسوج یک بخش از جمله بیست و چهار بخش او چنانکه نیم دانگ درهم شد و
دانگ یک بخش است از شش بخش او و نسبت درهم با وزن آن که میانه
نسبت ها تا معلوم خواهد شد و باقلاء یونانی نیز در ضمن بعضی از آن

کتب



کتب طب مذکور شده و در جامع الادویه و ذخیره وزن آن سی
و چهار جو بیان نموده اند که نصف درهم باشد و باقلاء مصری سی و در
مواضع الادویه مذکور چهل و هشت جو که برابر درهم باشد و باقلاء اسکندری سی
نه قیراط گفته و بیست و شش جو باشد ششم از اوزان صحیح مشهور مثقال
است و آن بوزن شصت و هشت جو باشد و چهار حصه از یک حصه جو که آن را
هفت حصه برابر کنند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بتقریب ذکر نموده
اختلاف که در وزن درهم اشاره شد در قواعد فرموده مثقال در جاهلیت
و اسلام اختلاف نیافته و از درهم مختلف بوده و در اوایل اسلام برده که
مذکور شد بوزن چهل و هشت جو قرار یافته و نسبت میان مثقال و درهم
در کتب معتبره لغت و فقه و از طب نیز جامع الادویه و رشکانی و غیره
چنان بیان شده که یکدرهم نیم مثقال است و یک حصه از پنج حصه مثقال و یک مثقال
مقدار یکدرهم و سه بخش از هفت بخش یکدرهم است چنانکه ده درهم
مقدار هفت مثقال گردد و بعد از اندک ملاحظه واضح میگردد و در بعضی کتب

طب بندقه در بیان اوزان مذکور میگردد و بندقه بنابر آنچه در ذخیره و الادویه
زرسنانی مذکور است یکدرم است و ایضا در ذخیره و جوامع الادویه مذکور
آورده اند در بعضی بندقه سه تو یکمثقال گفته اند و در جوامع مذکور گفته اند که
بعضی بندقه آن تو یکمثقال گفته اند و در جوامع مذکور گفته در حوزه نبطیه
عبارت از بندقه است و در ذخیره گفته در حوزه نبطیه یکمثقال است و در بعضی
از کتب در خمی نیز در اوزان مذکور ساخته اند و در جوامع الادویه گفته در آن یکمثقال است
و نیز در جوامع آورده در بعضی گفته اند که در خمی فارسی و درهم است یعنی در خمی سو عربی
ساخته اند و درهم گفته و شیخ در قانون بعد از آنکه برین وجه بیان نموده که در خم
یکمثقال است در اواخر بیان اوزان در خمی سو این ده نمونه را شش اولی که ا
و هر ابولوسه قیراط است و هر قیراط را چهار جو گفته چنانکه مذکور شد پس در خمی
بنابراین بیان هفتاد و دو جو باشد والله اعلم و در ذخیره باین عبارت گفته در خمی
یکمثقال است و کوکب بعضی یکدرم است و نیز در جوامع مذکور آورده که فلنجیون
دو مثقال است و خمی الکبیر سه مثقال است و خمی الصغیر دو مثقال و در بعضی از اوزان
طب



طب حبی حبی نیز مذکور شده و در جوامع مذکور و بعضی دیگر از کتب طبیه آنرا
دو حصه از سه حصه مثقال بیان نموده اند هفتم از دوازده مذکور مشهورتر
چهار است که در کتب طب آن نیز بسیار مذکور میگردد و صاحب صحاح و قاموس
استار را چهار مثقال و نیم گفته اند و صاحب جوامع الادویه گفته در استار
شش درهم و دو دانگ است یا چهار مثقال و نیم بیان استار بر وجه مذکور
حجاب درهم و مثقال هر دو معلوم شده و در قانون نیز بهمین وجه مذکور است
و صاحب ذخیره در بیان حجاب مثقال نموده موافق کتب مذکوره آورده
لا کحاب درهم فرموده در استار شش درم و سه بخش از هشت بخش درم است
و نیز در ذخیره گفته در بعضی گویند در یک استار شش درم و دو دانگ است و
تحقیق آنست که شش درم و سه حصه از هفت حصه یکدرم باشد و قانونی نیز از
بیان اوزان طب مذکور میگردد و در جوامع الادویه آن را شش درم و نیم گفته
و نیز در جوامع آورده که نبطل شش درهم است و شیخ در قانون فرموده که
نبطل دو استار است و صاحب ذخیره گفته که نبطل هفت درم است و کیلک
بعضی دو استار است وجوزه مطلقه بنابر آنچه در ذخیره و جوامع الادویه

نیز مذکور است نه در خمر است و در هر دو کتاب مذکور این نیز نقل شده که
نزد بعضی چهار مثقال است و جوزه ملکیه شش درهم است و خروبه
در جوامع مذکور چهار مثقال گفته و بعضی سه گفته‌اند و از معجونات دار از عسل بقدر
چهار مثقال است و از داروها بقدر یک مثقال و ایضا در جوامع گفته که ماجمله
ثلثه اصابع در کلام اطبا دو درهمست و ماجمله الکف شش درهمست
و در قرابادین قلانسی نیز همین وجه مذکور است و توله که از اوزان
متعارف محروسه دکن است گاهی در وزن بدو ثلث و نیم ماشه و دو جو موافق
آمده و بجهت تفاوت جوها در بزرگی و کوچکی گاهی کمتر ازین و گاهی بخته جو
بیشتر نیز موافق بوده بنابرانکه دو ثلث و نیم ماشه و دو جو باشد یک توله سه درم
سه قیراط خواهد بود و بحساب مثقال سه مثقال و نیم و سه قیراط هشتم
از اوزان مشهور ترکه سابقا اشاره بان واقع شده اوقیه است
وان نیز وقیه گویند و اوقیه بنابرین انچه در صحاح و قاموس مذکورست
یک استارست و دو بخش از سه بخش یک استار و در ذخیره و جوامع الادویه
رکنخانی چنان مذکورست که اوقیه بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است

وبحساب



وبحساب درم ده درم و پنج بخش از هفت بخش یکدرم است و عمده الاطبا
والمتاخرین مولانا نفیس الدین نیز در مبحث قولنج از شرح اسباب و علامات
موافق اینان ذکر نموده و انچه از ذخیره و جوامع الادویه و شرح اسباب نقل شده
در حساب موافق است با انچه در صحاح و قاموس مذکور است و در صحاح
این نیز گفته که اوقیه در حدیث بمعنی چهل درم واقع شده و در زمان گذشته
انچنین بوده اما درین وقت انچه درمیان مردم متعارفست و مدار استعمال اطبا
برانست یک اوقیه پیش ایشان بوزن ده درم و پنج حصه از هفت حصه
یکدرم است و ان یک استار و دو حصه از سه حصه یک استار است و صاحب کتاب
مهذب الادویه گفته که اوقیه نزدیک طبیبان در روغن گران ده درم سنگ
و سخن او موافق نیست با انچه از کتب معتبره اطبا نقل شده شاید بطریق تخمین
گفته باشد و در بعضی کتب طبیه قوابوس نیز در اوزان مذکور است و در
جوامع رکنخانی گفته که قوابوس یک اوقیه و نیم است و شیخ در قانون فرموده
که قوابوس از روغن زیتون دوازده درمست و از شراب یک اوقیه و نیم درمست

وثلث است و از عسل ده اوقیه و درب است و اکسوناقی نیز در بعضی از آن
مذکور است و در قانون در ضمن نقل از بعضی از کتب آن سی و شانزده درهم
گفته و در ذخیره و قرابادین قلانسی مذکور است که اکسوناقی هم در کتب معتمده
یافت نشده هم در وزن در کتاب هیجده درهم است و در وزن نیست قیراط
و در جوامع الادویه نیز غلط مذکور شده ذکر نموده و گفته هیجده درهم است و هم
از دوازده مشهورتر که اشاره شده رطل است و رطل سوم صاحب صحاح
و قاموس دوازده اوقیه گفته اند و بنابر آنچه در بیان اوقیه گذشت و
دوازده اوقیه بحساب مثقال نود مثقال میشود و گویا مقصود صاحب
قاموس و صحاح از رطل در روضه مذکور بیان آن نموده اند رطل عراقیست
که در بغداد بغدادی و آن صد و سی مثقال میشود زیرا که رطل مکه و مدینه زیاده
برین بیان شده و شاید که بعضی ازین بیان هر چه خواهد شد و شیخ در قانون فرموده
که رطل بیست استار است و بیان شیخ نیز با رطل عراقی موافق میباید و صاحب
ذخیره گفته رطل بغدادی دوازده اوقیه بود و بیست استار باشد و نود
مثقال و یکصد و بیست و هشت درم و چهار سبع یکدرم باشد یعنی چهارم

حصه



حصه از یکدرم و آنرا هفت کس برابر کنند تفصیل مذکور بنابر ترتیب بیان رطل
بحساب اوقیه و بحساب استار و بحسب مثقال و بحساب درم اگرچه در کلام صاحب
قاموس و صحاح اینقدر توضیح نشده لکن این تفصیل با بیان ایشان موافقست و در
جوامع الادویه رطل سوم بحساب مثقال موافق ذخیره نود مثقال بیان نموده لکن
بحساب درم یکصد و بیست و هشت درم و نیم گفته و سخن صاحب ذخیره در این باب
صواب مینماید مگر آنکه بیان صاحب جامع بحسب تخمین باشد این است کلام معتبرین
اهل لغت و کاملان اطبا در بیان رطل و فقهای عظام نیز رطل را در کتب فقه
در مواضع متعدده مذکور ساخته از جمله در تحقیق کر آب که علامات کثرت
مقرر داشته اند در آن بحث میشود بیان آن برین وجه نموده اند که یکهزار و
دویست رطل عراقیست و رطل عراقی در کلام فقهای عظام چون حضرت شیخ جمال
الدین مطهر در کتاب تحریر و شیخ مقداد در تنقیح و شیخ زین الدین در شرح
لمعه یکصد و سی درهم بیان شده و بحساب مثقال نود و یک مثقال بنابرین رطل عراقی
بتحقیق فقها اند که بیشتر از آنست که اهل لغت و معتبرین اطبا گفته اند شاید
فقهای عظام باعتبار زمان حضرت پیغمبر و بعضی ائمه علیهم الصلوة والسلام

بروجه مذکور بیان نموده باشد و در بعضی دیگر از زمانها کمتر از آن بوده باشد
چنانکه اهل لغت و اطبا گفته اند و در کلام فقهاء هم رطل دیگر غیر از عراقی
گاهی مذکور میگردد و هم در کلام اطبا ذکر آن بنظر رسیده و آن هم رطل مکی
است و یک مد نیز رطل مکی هم برابر عراقی گفته اند و رطل مدنی را
یک رطل و نیم عراقی بیان نموده اند چنانکه یک رطل مدنی یکصد و هشتاد و
پنج درم باشد و در تنقیح تصریح باین شده و رطل عراقی بنا بر تفسیر اطبا و اهل
لغت هرگاه توله متعارف دکن چهل است و پنجاه و دو جو میانه باشد چنانکه
اشاره بآن واقع شد به تقدیر یک سیر متعارف دکن است و دو درم و چهار
حصه از هشت حصه یکدرم و بنا بر تفسیری که فقهاء شیعه منعه رطل عراقی
نموده اند چون اعتبار توله بروجه مذکور باشد یک رطل عراقی یک سیر است و دو
درم و دهم علم و در بعضی کتب طب طوطون یا طوطون در اوزان مذکور است
و در جوامع الادویه مذکور است که آن نه وقیه است همچو قوطولی و قوطیلی
هم مثقال است و ایضا در جوامع الادویه مذکور است هم که آن ...
که ظاهرا نصف رطل است و اسطون کبیر سه وقیه است و اسطون صغیر شش درم است

نصف رطل است صح

وبیان



وبیان اسطون کبیر و صغیر در ذخیره و قانون نیز بهمین وجه شده
و نیز در جوامع مذکور و در قرابادین قلانسی و غیرها ذکر نموده اند که
سکرجه صغیره سه وقیه است و سکرجه کبیره که آنرا صحفه
نیز گویند نه وقیه است و سکرجه مطلقه شش استار و چهار یک استار است
و صاحب ذخیره بهمین تفصیل اشاره نموده لکن بجای سکرجه سکره
مذکور بیان نموده و سکرجه و سکره ظرف و پیمانه خاصیت که بزبان
فرس آنرا سکره میگفته اند صاحب ذخیره بهمان عبارت نام فرس
مذکور ساخته و چنین بعد از آنکه لفظ مذکور را عرب ساخته اند سکرجه گفته اند
در جوامع الادویه و بعضی دیگر از کتابها عربیه بعبارت سکرجه نقل شده
و قوطولی نیز در اوزان کتب طب مذکور است و شیخ در قانون
گفته که آن از روغن زیتون نه اوقیه است و از شراب ده اوقیه است
و از شراب ده اوقیه است و از عسل سیزده اوقیه و نیم است و در جوامع
الادویه نیز بهمین تفصیل مذکور ساخته دهم از اوزانهای مشهور
ترکه تا صد ساختن آنها اشاره شده من است که در زبان عربیه منا

نیز آمده و من بنابر آنچه در صحاح و قاموس و مهذب اللغه مذکور شد
دو رطل است و کلام اطبا معتبرین نیز با این موافق است و شیخ در قانون
فرموده که من چهار استار است و صاحب ذخیره من را بحساب درهم
دویست و پنجاه و هفت درهم و یک بخش از هفت بخش یکدرم گفته و بحساب
مثقال یکصد و هشتاد مثقال و بحساب رطل دو رطل بغدادی گفته
و بحساب استار چهل استار و بحساب اوقیه بیست و چهار اوقیه بیان نموده و
در جامع الادویه زنجانی نیز موافق همین تفصیل مذکور است و در ذخیره
من رومی سی و یک اوقیه گفته و من نطالیقی و مصری شانزده
اوقیه و در قرابادین قلانسی از قرابادین چنین نقل نموده که من رومی بیست
اوقیه است و شیخ در قانون نیز از بعضی کتب بدین وجه نقل نموده و ایضاً در
قرابادین قلانسی مذکور است که من مکی دویست و شصت درهم است و من
نطالیقی و مصری شانزده اوقیه است این است بیان من که در کلام اهل لغت
و اطبا مذکور است و در کلام فقها بیان من ظاهر نیست در کتب فقه مد را
که پیمانه است برابر یکمن یا نیم من بتقریب تحقیق زکوة مال و زکوة فطره

و بتقریب

112
و بتقریب بعضی کفارات و غیر آن نیز مذکور میسازند و مد بنابر آنچه
در صحاح و قاموس مذکور است دو رطل عراقی است و معتبرین فقها چون
شیخ جمال الدین مطهر در ارشاد و شیخ شهید در دروس مد را دو رطل و ربع
عراقی بیان نموده اند پس هر مد بنابر قول فقها اقسام دویست و نود و دو
درهم خواهد بود چنانکه از حساب رطل عراقی مخفی نیست و در دروس
تصریح باین نیز نموده و بنابراین تفسیر و بیان اهل لغت یک مد دویست و پنجاه و
هفت درم و یک بخش از هفت بخش یکدرم است شاید اختلاف مذکور
که در بیان مد معلوم شد بحسب زمانها یا امری دیگر باشد چنانکه در رطل نیز
اشاره باین واقع شد و صاحب قاموس در بیان مد آورده که آدمی که دست
و انگشتان او در بزرگی و کوچکی میانه باشد هرگاه هر دو دست پر از غله
پر سازد چنانکه انگشتان نیز دراز کرده باشد مقدار پیمانه مذکور است که مد
باشد و دعوی نموده که من تجربه نموده ام و این را موافق یافته ام و جامع این
رساله گوید که آنچه صاحب قاموس آورده و دعوی تجربه نموده ملاحظه آن شد
در برنج و ارزن و بعضی اجناس موافق آنچه گفته ظاهر نشد و مقدار مذکور

کمتر از چهار رطل بود کم ظاهر شد و بعضی زمین یکمتر آنچه گفته در کتب هم بقدر سی و دو
نه چهار مقداری که هر دو وزن ازان خوب پر کنند کاهی هم سی و دو
توله و کاهی اند که بیشتر و کاهی اند که کمتر ظهور یافت و دو رطل نیز نوعی یک باشد
چنانکه سابقا بیان شده پس اگر در بیان صاحب قاموس اندک تعقید و
تحقیق نمیشود اول واضح بود از جمله اوزان نوعی که بعض در کتب طب ذکر
نموده اند دورق است و در جوامع الادویه زیتانه هر دورق سه رطل گفته
که یکمن و نیم باشد و شیخ نیز در قانون از بعضی کتب نقل نموده که دورق سه رطل است
و قسط عسل چهار رطل و نیم است و صاحب ذخیره گفته که قسط یکمن نوعیه
اهل یونان یک رطل است و نوعی که بعض یک رطل و نیم است و کوز که عبارت
از کوزه باشد آنرا نیز سه رطل گفته است و نیز در جوامع مذکور آورده که کوز الهی
چهل و هشت استار است و کوز اسطلاء و آنچه شبیه بان است شصت استار است
و نیز گفته که هامایین پنج استار است و صاحب ذخیره نیز موافق
جامع الادویه بیان نموده هامایین پنج استار است در قانون از بعضی کتب نیز
نقل کرده که هامایین پنج استار است و هر استار درهم و چهار دانگ بود و دانگ

اولو



برابر گذشته و هم در قانون نقل نموده که امان عسل چهار رطل و نیم است و امان
و امان روغن یکمن و نیم است و نیز در قانون نقل فرموده که قسط نوعی است
نه رطل و ثلث و سدس آن بیست و پنج اوقیه باشد و قسط ایطالیقی یک رطل و نیم است و قسط
ایطالیقی و مصری شانزده اوقیه است و نیز در قانون از بعضی دیگر کتب نقل نموده که
قسط از روغن زیتون شانزده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل است و از عسل
بیست و هشت رطل و فدانی در قرابادین خود گفته قسط رومی یک رطل و نیم است و بعضی
گفته اند بیست اوقیه است و قسط مصری شانزده اوقیه است و قسط ایطالی نیز
چنین است و قسط نطری بیست و چهار اوقیه است و در جوامع الادویه نیز در قسط
بعضی قول یک رطل و نیم بیان آنچه از قرابادین فلانی نقل شد ذکر نموده یازدهم
از هم از ده وزن که با صل حش آنها اشاره رفته کیلجه است در بعضی کتب
لغت گفته که آن پیمانه است که در عراق معروف است گویا مقصود عراق
عرب باشد و بعد از آن جمله است کیلجه بیمار آنکه در صحاح و قاموس تحقیق شده
پیمانه است بقدر یکمن و نیم و بعضی از حکما آن را شصت مثقال برابر کنند و از
کلام صاحب ذخیره در بیان قفیز بر آید انشاء الله تعالی تفصیل خواهیم نمود مقدار کیلجه که در

که در ذخیره بعبارت کیله ذکر شده موافق صحاح و قاموس ظاهر میشود
و از ملاحظهٔ مذکورات سابقه نسبت او با باقی اوزان ظهور میباید و
ابریق نیز در بعضی از کتب طب مذکور است و در جوامع الادویه
گفته که این مقدار دو من است و نیز در جوامع مذکور است که حبه صغیره چهار
قمحات و حبه مطلقه هشت و چهار قیراط است و نیم قسط تبانی شده و حوص
نیز در اوزان کتب طب مذکور است و بعض از قانون فرموده که حوص از زیت
نه رطل است و از شراب ده رطل و از عسل هشت و سه رطل و نیم و صاع نیز
پیمانه است که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شایع و در بعضی احادیث نیز
مذکور گردیده بنابرین فقها در بعضی مباحث کتب فقه ذکر و تحقیق آن نموده اند
صاحب صحاح و قاموس صاع را چهار مد گفته اند و چون مد را در صحاح و
قاموس دو رطل بیان نموده اند بنابرین صاع هشت رطل خواهد بود و در
قرابادین قادری نیز از کتب طب صاع را چهار من بیان نموده و خمس من سبع در بعضی
و طب نیز هر رطل بیان نموده اند آنچه قادری از بیان صاع گفته موافق صحاح و
قاموس خواهد بود و صاع پیغمبر علیه السلام در کتب معتبره فقه چون ارشاد و دروس
وغیرها



وغیرها چنان تحقیق شده که چهار مد است و چون مد بنا بر قول فقهای امامیه
رضوان الله علیهم یک رطل و ربع عراقی است چنانچه سابقا تحقیق شد پس
صاع نه رطل عراقیست و بحساب درهم هزار و صد و هشتاد درهم میشود چنانچه شیخ
شهید علیه الرحمه در کتاب دروس در مبحث زکوة فطره بیان نموده باین عبارت که
والواجب وزنه الف درهم ومائه وسبعون درهما شرعیه و بحساب مثقال
هشتصد و نوزده درهم مثقال است و بحساب جو چهل و شش هزار و یکصد و
شصت جو خواهد شد صاعی که در زکوة فطره گفته هر کس بمقدار یکی
از آن دادن واجب است نزد علمای اعلام امامیه رضوان الله علیهم این صاع است
و شرایط بعضی تفصیلات که درین باب مطلوب است در کتب فقه مذکور است
و قدر این صاع بحساب سیر متعارف درین دیار بنا بر آنچه در تحقیق و بیان تولهٔ مذکور
گردیده نه سیر است و هشت توله الا سه ربع یک درم و چون در جوها تفاوت تمام میباشد
بنا بر آن علوجو میانه که در توله اعتبار شده از رطل مذکور اندک تفاوت تمام پیدا کند
و ازین جهت در صاع نیز بحساب سیر مذکور شده اندک تفاوت کم یا زیاد دست
تماتست هر گاه باید پس رعایت جانب احتیاط در ادای واجب مقتضی است که

که گفته هر کس ده بیر دهد بیر متعارف و کن و بنا بر تحقیق صاحب قاموس
در باب صاع نبی علیه السلام از بعض علماء نقل نموده و گفته که تحقیق مذکور و
تجربه صحیح و موافق تادیه ام صاع نبی علیه السلام بهمین قدر نقل مذکور شد
و اعتماد در مثل این ابواب بر قول فقهای امامیه است رضوان الله علیهم
و تحقیق صاحب که سابقا نیز اشاره به آن واقع شده و آن این است که
صاع نبی علیه السلام آنقدر است که آدمی که دستهای او در بزرگی و کوچکی
معتدل باشد چهار مرتبه از آن دو دست پر نماید و اهل علم [illegible] از
دوازده که جهت شاخص آنها در مقدمه رساله اشاره به مکوک است
بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است پیمانه‌ایست مقدار یک کیلجه و نیم کیلجه مذکوره هم
و در بعض کتب لغت مذکور است که مکوک پیمانه‌ایست بقدر صاع و نیم و
الفاظ آن بقدر سه کیلجه است و این سخن محل نظر است و نیز نسبت کیلجه با [illegible]
سابقه وضوح نمی‌یابد چنانچه مکوک نیز [illegible] که آن شو
هشت حصه برابر کرده و آن یازده رطل و ربع از رطل عراقی باشد و بر این
قیاس و قفیز نیز از جمله پیمانه‌های بزرگ است در صحاح و قاموس گفته که آن هشت

مکوک است



قنطار

مکوک است و صاحب ذخیره گفته که قفیز نیز بزرگ است و این هشت مکوک است
و مکیله‌ایست و چهار کیلجه است و بنا بر آنچه از کتب لغت و طب در بیان قفیز
نقل شده یک قفیز نود رطل عراقی خواهد بود و قنطار نیز از وزنهای بزرگ است
که در طب و غیر طب نیز تحقیق آن نموده اند و صاحب صحاح گفته که بعضی گفته‌اند
که قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و بعضی گفته‌اند که یکصد و بیست رطل است و بعضی
گفته اند که قنطار آنقدر طلاست که پوست گاو از آن پر کننده و در
صحاح این نیز گفته که قنطار [illegible] نیز گفته اند و اهل علم و در جوامع الادویه
[illegible] و ذخیره و در قرابادین قلانسی در بیان معنی قنطار همین قدر مذکور است
که یکصد و بیست رطل است شاید نزد اطبا در غیر این معنی مستعمل باشد و
طالیطون نیز از وزنهای بزرگ است که در کتب طب مذکور است و در
جوامع [illegible] و قرابادین قلانسی و ذخیره گفته اند که آن یکصد و بیست و پنج
رطل است از رطلی که هر یک هم از ده اوقیه باشد و جوهین نیز از
جمله اوزان بزرگ است که در کتب طب مذکور می‌گردد و جوهین در قانون
و جوامع الادویه [illegible] و ذخیره بر این وجه بیان شده که شش قطارون است
و بنا بر آنچه شیخ در قانون قطارون را بیان نموده که بیست اوقیه است و سابقا

مذکور گردید یک جو این مقدار که صد و بیست اوقیه خواهد بود و
دو ورق اطلاقی نیز از او و از آن بزرگتر هم در کتب طب ذکر نموده
در قانون و ذخیره و قرابادین قلانسی دو ورق اطلاقی را هشت جو این
گفته اند و بنا بر آنچه در بیان جو این دانسته شد دو ورق اطلاقی نهصد و
شصت اوقیه خواهد بود و وسق نیز از جمله اوزان بزرگست که در کتب
فقه بتقریب نصاب غله که آن پنج وسق از برای وجوب زکوة
مقرر داشته اند مذکور میگردد و وسق چنانچه در صحاح و قاموس مقدار شصت
صاع است که بترتیب کبار ده من از اوزان متعارف یعنی ولایات دیگر است
عن اللغات و الفقه خواهد بود بنا بر آنچه فقها در تفسیر صاع ذکر نموده
در سبق ذکر یافته و بنا بر آنچه اهل لغت در بیان صاع گفته اند و آن نیز گذشته
وسق بحساب من دیگر از آنچه مذکور شد جزوی کمتر میشود والله اعلم و وسق بعضی
مقدار را بیک بیشتر آمده چنانکه در صحاح و قاموس مذکور است و در صحاح از
بعضی علمای لغت نقل نموده که وسق مقدار یک بار شترست و وقر
بار یک استر یا خر است آنچه میسر شد ذکر و بیان آن درین فصل از روی استعمال
والتوفیق منه سبحانه و له الشکر و علیه التوکل فی کل الاحوال خاتمه

دربیان



دربیان فایده چند که ذکر آن درین مقام مهم و مناسب بود ایشان بعضی
از آن بجهة رعایت بعضی از احکام شرعیه گاهی لازم و واجبست فایده:
اول در بیان پنج وزن از سنگ ما هرچه مقرر ساخته در بیان پنج با آنکه سنگ
دیگر بجهة وزن دراهم بسازند از یک تا صد از هر قسم وزنها از این پنج سنگ که
از آن قسم مقرر داشته باشند وزن اجناس توان نمود مثلا اگر
خواهند که از یکدرم تا صد درم به پنج سنگ معین که از درم مقرر داشته باشند
وزن توان نمود پنج وزن از وزنهای درم که مذکور میگردد ملاحظه نمود
از سنگ یا آهن یا غیر آن درست کنند بدین وجه اول بقدر یکدرم
دوم بقدر سه درم سیم بقدر نه درم چهارم بقدر بیست و
هفت درم پنجم بقدر شصت درم چون این پنج سنگ حاضر باشد
باین پنج از یکدرم تا صد درم وزن توان نمود و صد درم وزن مجموع
پنج سنگ حاضر باشد باین پنج از یکدرم تا صد درم وزن توان نمود
و صد درم وزن مجموع پنج سنگ مذکور است و اگر خواهند که نیم
درم سنگ نیز جدا وزن توان نمود تا بر بعضی از مقدار درهمها که از یک

تا صد باشد شاید گاهی زیاده کردن هم در می‌خاست باید بنا برین یک یک
نیم درم بر سنگ مذکور اضافه نمایند پس از آن سنگ مذکور مجموع شش باشد و مثقال و
استار و توله و امثال آن نیز اگر خواهند پس از یک تا صد به سنگ معین وزن
وزن نمود سنگ او این قسمها بر آن قیاس پس در بیان درم مذکور شد
درست باید نمود بلکه میتوان نمود پس بعد از دانستن نسبت مثقال و استار
و توله و بعضی دیگر به درم دارند از این سنگ مذکور پس از درم درست کرده باشند
بسیاری از وزنهای مثقال و استار و امثال آن نمود نیز پس در یک تا صد دانسته باشند
وزن توان نمود و اگر خواهند پس حقیقت وزن نمودن بعضی مقدارها پس غیر آن
سنجی وزن مقرر صحیح است بیان سنجی سنگ روشن کرده در وزن نمودن
پانزده درم مثلا باید پس نخست دو درم سه در یک جانب ترازو نهند و در
جانب دیگر پس جنس مطلوب باشد یا جنس مطلوب سنگ نه درم و سه درم که از آن بعد
از آنکه این هر دو سنگ با جنس مطلوب بوزن بیست و هشت درم برابر کرده از جنس مطلوب
در میان پانزده درم خواهد بود و اگر خواهند پس شانزده درم از جنس وزن در میان
جانب بیست و هشت درم که نهاده بودند سنگ یک درم باید که است و باقی
عمل سو که در وزن پانزده درم مذکور شد بجا باید آورد و برین تقدیر جنس مطلوب

که در یک



که در یک جانب ترازو به سنگ نه درم و سه درم که نهاده باشند شانزده درم برابر است
چنانکه بعد اندک ملاحظه معلوم است و برین قیاس باید نمود باقی وزنها پس از جمله
سنجی مذکور باشد و در ضمن صد داخل است با جمع بیست سنجی و غیره ذلک والله اعلم **فایده**
دوم در بیان میل و فرسخ و برید و غیر آن که در بیان قدر مسافت شرعیه است
مذکور میگردد و دانستن مذکورات از جمله اموری است که بجهت احکام شرعیه کار
ضروری است میل که کمتر از فرسخ و برید است پیش اهل لغت عرب اندازه مسافت
که در زمین هموار نظر مردم در دیدن اشیاء قصوری نباشد بسیار تیزبین باشد
تا بانجا نرسد و در صحاح و قاموس و معرب لغت و در بعضی کتب معتبره
فقه نیز برین وجه مذکور ساخته اند و شیخ زین الدین علیه الرحمه در شرح سرائر سنین
نظر سو پس مذکور شد چنان که اگر پس باید در دیدن نظر کم زیاده سو از
سواره فرق توان کرد و این نیز گفته خود معتبر است پس نظر ایشان در دیدن میانه
باشد چنانکه بیاره و علامت نشانه پس در ابتدا و نهایت آن قدر مسافت
مقرر نموده اند چنانکه سلطان محمود در بعضی راهها ذخیره میسازند آن شی نیز مثل
میگفته اند باعتبار آنکه از علامت مذکوره مقدار مسافت پس مقدار یک میل است معلوم
میشود و چنین قدر میل سو بوجهی که مذکور شد مشخص ساخته بخصوص است نیز که

که هموار باشد بنابرین قدر مسافت مذکوره سوای زمین ناهموار ملاحظه نموده بحساب
ذراع نیز بیان میل نموده اند تا مقدار مذکور در زمین ناهموار و ناهموار همه معلوم
تواند شد و میل سوای بحساب ذراع چون بقدر چهار هزار ذراع یا بیشتر برین وجه
مقرر نموده اند و میلهای شمسی میگویند و از آن معلوم دو مقدار چهار هزار ذراع است و
سبب های شمسی گفتن شنو در کتاب مصباح اللغه و بعضی از کتب فقه نیز برین وجه بیان نموده اند
که میل سوای بحساب ذراع مقرر نمودن از فرزندان هاشم در حین تعمیر ماست
واقع شده و ذراع در زبان میل مذکور شد عبارت از ابتدای ساعد تا
آن را در زبان عرب مرفق گویند و بزبان فارسی بعضی آرنج خوانند تا سر انگشتان و
چون گز شو در قدیم بهمین مقدار مقرر داشته بود و ذراع سوی بعضی گز نیز استعمال نموده
چنانکه مشهور است و تعیین ذراع در کتاب مصباح اللغه و کلام فقها نیز برین وجه
واقع شده بمقدار شش قبضه است یعنی شش مشت که انگشتان ابهام هر یک در تقبیض
با یکدیگر متصل ساخته ملاحظه نمایند و از مجموع بقدر بیست و چهار انگشت خواهد
که از جانب پهن بیکدیگر گذارند چنانکه حضرت شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در
قواعد بیان نموده و پهنای هر انگشت نیز در کلام فقها به بسطه یا در ضبط بیان
شده در شرح لمعه و بعضی دیگر کتب نیز مذکور است که پهنای هر انگشت بقدر هفت
جو است که از جانب پهنا بپهلوی آنها سوای بیکدیگر متصل سازند و بعضی

بقدر

بقدر شش جو گرفته و نیز در شرح لمعه مذکور است که پهنای هر جو بقدر هفت
موی است از موهای یابو فرسنگ که بفارسی فرسنگ گویند بحساب میل سه
میل است چنانکه هم از ده هزار گز باشد بلکه بزیادتی که مقدار آن بیان شد و بحساب
قاموس گفته هر یک فرسنگ سه میل هاشمی است یا هم از ده هزار ذراع یا ده
هزار ذراع لیکن از کلام فقهای امامیه رضوان الله علیهم در بیان فرسنگ ده هزار
ذراع بنظر نرسیده و در قواعد و شرایع و بعضی دیگر کتب متداوله برین وجه
مذکور است که فرسخی سه میل است و هر میل چهار هزار ذراع در کتب لغت نیز
بغیر از قاموس در قدر فرسخ ده هزار ذراع بنظر نیامده برید بقدر دو از ده
میل است چنانکه در صحاح مذکور است پس یک برید چهل هشت هزار گز خواهد
بود و هر چهار فرسخ باشد و موافق این هم در کتب فقهیه چون شرایع و بعضی
دیگر کتب نیز مذکور است چون میل و فرسخ و برید معین و معلوم شد باید
دانست هر سفری که حکم شرع شریف در آن سفر روزه ماه رمضان نباید داشت
و نماز چهار رکعتی را دو رکعت باید گذارد بشرط آنکه در محل خود مذکور است
نزد فقهای امامیه مسافت آن سفر در نصوص مخصوصه اند هشت فرسخ
باشد اربع فرسخ در بیان شد و چنین هشت فرسخ مذکور بحساب میل بیست و چهار

میل است و بحساب بریده بریده از این جهت بیان مسافت معتبره در باب
قصر نماز و روزه در کلام فقها گاهی برین وجه واقع شده که دو برید
که هست چهار برید است یا چنانکه در کتاب شرایع ذکر نموده و حجم آنقدر
مسافت بحساب ذراع نود و شش هزار ذراع میباید که این بیان
مسافت مذکوره برین وجه نیز نموده اند بمقدار نود و شش هزار
ذراع است چنانکه شیخ المتاخرین شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب
لمعه دمشقیه فرموده و همچنین فرسخ در بیان قدر مسافتها بسیار مذکور
میگردد در کلام اکثر فقها بیان مسافت مذکوره بحساب فرسخ
واقع شده چنانکه در قواعد در بیان مسافت مذکوره فرموده
که هشت فرسخ است و هر فرسخ هم از دوازده هزار ذراع و هر ذراعی
چهار یک شبر است و چون بیان مذکوره همه با یکدیگر در حساب موافق است

**فایده ششم** در بیان وزن و مساحت کر آب هر دو نیز لازم
نیز که است که بجهت عارضیت بسیاری از احکام شرعیه ضرور است کر آب
بنا بر اعتبار معتبرین علماء الامامیه بحساب رطل یکهزار و دویست رطل
عراقیست چنانکه در بیان رطل اشاره بان واقع شد قرار آن باعتبار

وزن



وزن که ضبط در آن اشهر و اختلاف کمتر است برین وجه است که بحساب
درهم یکصد هزار درهم و پنجاه هزار مثقال و نه هزار و دویست مثقال است
وزن کر آب است برین وجه مذکور شیخ مقداد علیه الرحمه در کتاب تنقیح
و بعضی دیگر از فقها نیز ذکر نموده اند و تحقیق حال مثقال و درهم همانست
که از کلام فقهای معتبرین و اهل لغت و غیر ایشان سابقا در بیان
آمده و اگر خواهند که وزن کر آب لنگ متعارف بعضی بلاد
دکن حرست عن الآفات و الفتن وضوح یابد بیان آن برین وجه است
که هرگاه یک توله متعارف دکن پنج درم و یک دانگ و نیم مقرر علماء
باشد چنانکه سابقا مذکور گردید بنابرین مجموع یکصد هزار درهم و پنجاه هزار
درهم و شش هزار درهم که در بیان وزن کر آب فقها مذکور ساخته اند
مقدار سی من و سه است سیر و توله لنگ متعارف دکن خواهد شد با
یکدرهم و نیم از درهم مقرر علما که برآن اضافه باشد و مجموع یکصد هزار
مثقال و نه هزار و دویست مثقال نیز همین قدر میشود بی زیاد و نقصان
چنانکه بعد از ملاحظه حساب بر وجه صواب و ظهور می یابد لیکن در اعتبار توله

بواسطهٔ تفاوت جوها که در تعیین مثقال و درهم ملاحظه میشود
جهت اندک زیادتی و نقصانی منظور نیست چنانکه در تحقیق صاع نیز
مذکور گردید شاید از این جهة گاهی مقدار کر در وزن و اعتبار از آن
مقدار من و سیر و توله اندکی کم یا زیاده آید و در تعیین این قسم مقدارها
بعد از آنکه از ملاحظه و اعتبار از ظاهر شدن اندک تفاوتی در شماره
شد گریز و چاره نیست والله اعلم آنچه مذکور شد ضبط و بیان کر است بحساب
وزن و چون هیئت وزن معلوم نیست پس طریق دیگر در بیان کر
ذکر نموده اند که تغییر وزن نیز حقیقت حال معلوم تواند شد و آن طریق
مساحت است که از بعضی احادیث معلوم شده و طریق مساحت که اکثر علمای
امامیه رفته اند اینست که کر آب آنقدر آبست که مجموع در جانب
باشد که پهنا و اینجا یک وجب و عمق نیز برابر آن یک وجب برابر تا مجموع
آب در آنچنین جای مقدار چهل و دو وجب و هشت بخش از یک وجب که
از هشت بخش برابر کنند و بیان این سخن آنست که حدیث که در بیان
مقدار کر بیشتر از فقهای معتبرین بآن عمل نموده اند بدین وجه واقع شده
که کر

119
که کر آب آنقدر آبست که درازی و پهنا و عمق هرکدام سه شبر و نیم باشد
و چون قدر مذکور را بقاعده ضرب و قسمت اهل حساب ملاحظه
نمائیم بحساب شبر آنقدر که مذکور گردید و طریق ضرب و قسمت که
در این باب مشهور است چنانست که چون از جانب طول و عرض و
هر یک سه وجب و نیم باشد سه وجب یکجانب را در سه وجب دیگر
جانب با نیم از این ضرب نه وجب و نیم حاصل خواهد شد بعد از آن نیم وجب
یکجانب را در نیم وجب جانب دیگر ضرب کنیم بنابر قاعده حساب از این
ضرب ربع وجب حاصل خواهد شد پس این مجموع را در سه وجب و نیم
که در جانب عمق داشتیم و هنوز ملاحظه ضرب نسبت با او واقع نشده
ضرب مینمائیم بدین وجه که اول دوازده وجب را از جمله دوازده و ربع
مذکور در سه وجب از جمله سه وجب و نیم عمق ضرب مینمائیم از ضرب مذکور سه
دوازده حاصل خواهد شد یعنی سی و شش وجب پس و بعد از آن دوازده مذکور را
در نیم وجب عمق ضرب مینمائیم بنابر این قاعده حساب شش وجب
حاصل این ضربست که با سی و شش وجب از حاصل ضربهای سابق بود

طول عرض عمق
۳ ۳ ۳
۱ ۱ ۱
۲ ۲ ۲

ضرب طول در عرض
۹ ۱ ۱ ۱
۲ ۲ ۴
جمعا

ضرب جمعا در عمق
مجموع ۳ ۴ | ۴ | ۳ ۴ | ۱ ۸
۴۲ جمعا
۴۲ ۷

مجموع چهل و دو شبر که بود از یک ربع بر در حاصل ضرب طول و عرض
زیاده داشتیم آن را نیز در سه وجب عمق ضرب نمائیم حاصل این ضرب
سه ربع وجب است که شش بخش باشد از یک وجب که او هشت
بخش برابر کننده و چون آن ربع در نیم وجب عمق هم هنوز ضرب
ننموده ایم در آن نیز ضرب بنمائیم و حاصل این ضرب یک ثمن یک وجب است یعنی
هشت یک از وجب این یک ثمن با شش ثمن پیش از این حاصل بود هفت
ثمن وجب خواهد بود که بعد از چهل و دو وجب حاصل شده پس مجموع آنچه
از ضرب سه شبر و نیم طول و سه شبر و نیم عرض و سه شبر و نیم عمق حاصل گردیده
چهل و دو شبر است و هفت ثمن از یک شبر یعنی هفت حصه از جمله یک شبر که
از هشت حصه برابر کننده و مقصود از ضرب ظاهر ساختن حقیقت همین حال
بود و الا مسعا و وجب در بیان مذکور واقع شده بنابر آنچه در کلام بعض

لذ

۱۲۰

از فقها مذکور است مقصود از آن وجب است که در میان بزرگ و کوچک
میانه باشد چنانکه مشتر مردم برانند تمت الرساله



جدول معرف
احکام حروف جمل الفال العلوی :
[illegible] وصل البلدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ملا مطعم [illegible]
که [illegible] فتح [illegible]
صفر [illegible] فتح [illegible]
حروف [illegible] اتفاق [illegible]
چون یکی از این [illegible]
و در این امور [illegible] عرب و عجم [illegible]
نموده ایم که مهمات [illegible] کرده اند و در میان عرب [illegible] منظور و معمول است چنانچه [illegible]
و ما آنا [illegible]

طول عرض عمق
۳ ۳ ۳
۱ ۱ ۱
۲ ۲ ۲

ضرب طول در عرض — ۹ ۱ ۱ ۱ / ۲ ۲ ۴ — جمعا

ضرب جمعا در عمق — ۳ ۴ | ۴ | ۳ ۴ | ۱ ۸ — مجموع ۴۲ — جمعا

۴۲ ۷

مجموع چهل و دو شبر که بعد از یک ربع را در حاصل ضرب طول و عرض
زیاده داشتیم آن را نیز در سه وجب عمق ضرب نمائیم حاصل این ضرب
سه ربع وجب است که شش بخش باشد از یک وجب که به هشت
بخش برابر کنند و چون آن ربع در نیم وجب عمق را هنوز ضرب
ننموده ایم در آن نیز ضرب بنمائیم و حاصل این ضرب ثمن یک وجب است یعنی
هشت یک از وجب این یک ثمن با آن شش ثمن را پیش از این حاصل بود هفت
ثمن وجب خواهد بود بعد از چهل و دو وجب حاصل شده پس مجموع آنچه
از ضرب سه شبر و نیم طول و سه شبر و نیم عرض و سه شبر و نیم عمق حاصل گردد
چهل و دو شبر است و هفت ثمن از یک شبر یعنی هفت حصه از جمله یک شبر که
آن را هشت حصه برابر کنند و مقصود از ضرب ظاهر سازش حقیقت همین حال
بود والله المستعان و وجب در بیان مذکور واقع شده بنابر آنچه در کلام بعض

ل